



عمران صالحی، سال هاست که طنز می‌نویسد، شعر می‌گوید آن هم شعرهای جدی، کتاب گریه در آب را سال‌ها پیش منتشر کرد.

در برخورد حضوری و از نزدیک انسانی بسیار با حجب و حیاست. با صدای بلند نمی‌خندد. انگار همیشه دست‌پاچه است. در عمق چشمانش انگار نگران چیزی است، نگران خود، جامعه یا آینده کشور و کودکانش.

صلاحی در سال‌های اخیر کتاب شعر آهای نسیم سحری به دل پاره دارم چن می‌خری در حوزه طنز حالا حکایت ماست، طنز و شوخ‌طبعی ملانصرالدین و از گلستان من ببر ورقی را به چاپ رسانده است. به مناسبت انتشار آخرین کتابش گفت و گویی با او انجام داده‌ایم که می‌خوانید:

* * *

□ آقای صالحی، ضمن تشکر از شما که این دعوت را پذیرفتید، بفرمایید آیا آثار گردآمده در کتاب از گلستان من ببر ورقی شامل تمام طنزهای داستانی شما بین سال‌های ۷۱ تا ۷۸ است، یا آنها را گزینش کرده‌اید؟

■ والله، گزینش به آن صورت نبوده است. اکثر مطالبی که در مطبوعات چاپ شده بود در این کتاب آوردم. البته حجم کتاب می‌توانست از این که هست کمتر باشد و مطالب بهتر گزینش شود. با این همه چند کار ضعیف هم قاتی مطالب این کتاب شده، البته مطالب چاپ شده در مطبوعات بیشتر از اینها بوده و از

میان آنها به نوعی، دست به گزینش زدم. منتها وسواس به خرج ندادم.

□ با توجه به آنچه که در مقدمه کتاب بیان کردید، این مطالب از نشریات مختلف فراهم آمده؛ چرا منبع را بالای هر مطلب در کتاب ذکر نکردید؟ با عنایت به این که طیف خوانندگان مجلاتی مثل آدینه با شباب یا بخارا با گل‌آقا چه از نظر زبان و چه از نظر سلیقه با هم متفاوت‌اند، ذکر منابع برای خوانندگان گوناگون قابل هضم‌تر بود.

■ مطلبی که از مجله گل‌آقا در این کتاب چاپ شده یکی است و دو مطلب در مجله گردون چاپ شده بود، یکی در آدینه و... این که می‌فرمایید چرا منبع را ذکر نکردید، هیچ علت خاصی نداشت. فکر کردم شاید لزومی نداشته باشد. ولی حالا فکر می‌کنم اگر ذکر می‌کردم و حتی تاریخ چاپ مطلب را هم می‌آوردم بهتر بود. من در مقدمه کتاب به طور کلی نوشتم که از کدام مجلات این مجموعه را گردآوری کردم. حالا که چاپ شده، می‌بینم مطالب ضعیف هم در کتاب آمده، و فکر می‌کنم اگر ۳۰-۴۰ صفحه کمتر هم بود، کتاب بهتری می‌شد.

□ اولین چیزی که در این کتاب به چشم می‌آید نگاه لطیف شما به موضوعاتی است که دست‌مایه طنز قرار گرفته‌اند. موضوعاتی مثل دیوان‌سالاری اداری در داستان‌های «اختیار با خودتان است» یا «مریخی». این نگاه لطیف و ملایم یکی از عواملی است که شما را قادر ساخته، گاهی وارد حیطه‌های ممنوعه هم بشوید، مثل داستان «یک روز بهاری» و...

■ من طنزهای زیادی در مطبوعات نوشتم، و همیشه دوست داشتم طنزهایی که می‌نویسم شکل

داستانی داشته باشند. در این کتاب طنزهای من بیشتر حالت داستانی دارند. گاهی این طنزها ابهام دارند، و تداعی معنایی پیدا می‌کنند. شاعران در این مورد می‌گویند، مصرع اول هدیه خدایان است، بقیه‌اش دیگر دست نویسنده است. حالا من فکر می‌کنم در نثرنویسی هم همین‌طور است. فقط در شعر نیست که مصرع اول هدیه خدایان است. اول آدم یک چیزی به ذهنش می‌رسد، موقع نوشتن بقیه مطلب یا ادامه‌اش پیدا می‌شود. گاهی هم در حین نوشتن ناخواسته از خطوط قرمز هم نویسنده رد می‌شود. داستانی که شما اشاره کردید بخش اول یک رمان است، رمانی به اسم، «شاید باور نکنید» که در خارج از کشور چاپ شد، که حالا امیدوارم در اینجا چاپ بشود.

□ این رمان چاپ شده من فکر می‌کردم که در حال نوشتن این رمان هستید. اتفاقاً یکی از سوال‌های من در همین مورد است که آیا شما رمان طنز هم می‌نویسید؟

■ بله، یک رمان کوتاهی است در حدود ۱۴۰ صفحه که سال‌ها قبل، در آن سال‌ها که چاپ کتاب واقعاً در تنگنا قرار گرفت و مشکلات چاپ کتاب قابل پیش‌بینی نبود، این کتاب در خارج از کشور چاپ شد. فصل اول آن کتاب همین داستان «سلام عرض شد» است، که در این مجموعه آمده است.

□ برای چاپ این رمان در ایران آیا تا به حال اقدام کرده‌اید؟

■ هنوز نه. اما امیدوارم که بتوانم در اینجا آن را تجدید چاپ کنم. چون هیچ چیز خاصی در این کتاب نیست که برای چاپش مشکل ایجاد کند، یا به کسی بر بخورد. به نظر خودم رمان بدی نشده است، بلکه از



گفت و گو با عمران صالحی

طنز، راه رفتن در منطقه

دید شاعرانه نوشته شد. یعنی طنز و شعر در هم آمیخته شدند.

□ آقای صلاحی، در شعرهای جدی شما هم رگه‌هایی از طنزنویس؟ کدامیک به دیگری کمک کرده است؟ آیا توانسته‌اید بین این دو در حیطه کار تفکیک قایل شوید؟ این دو را چگونه با هم آشتی داده‌اید؟

■ یک چیز عجیب و غریبی است، یعنی دو شخصیت عجیب و غریبی در من پیدا شده است. وقتی کسی شعرهای مرا می‌خواند به طور کل یک چهره متفاوت از من در ذهنش ترسیم می‌کند، یا وقتی کسی طنزهای مرا می‌خواند چهره متفاوت و دیگری از من برای خودش می‌سازد.

طنزهای من، نویسنده‌اش انسانی به نظر می‌آید که شلوغ است و از در و دیوار بالا می‌رود و در شعر، انسانی که آرام است و ساکت، دو تا شخصیت که از هم متمایز است، ولی این دو شخصیت خیلی از موارد به هم نزدیک می‌شوند. در طنزها، آن جایی که طنز حالت شاعرانه می‌گیرد، و یا آنجا که شعرها به قول شما رگه‌هایی از طنز را در خود دارند نمی‌دانم واقعاً این دو شخصیت چه شکلی است.

□ می‌گویند علی‌القاعده طنز عرصه تعقل است و شعر عرصه احساس. یا به تعریف دیگر طنز، اجتماعی است و شعر، انتزاعی. ضمن این که برگسون طنز را هنر نمی‌داند و آن را مرز میان هنر و زندگی می‌خواند.

■ همان طور که گفتید، طنز حاصل تعقل است. می‌گویند طنزنویس موقع نوشتن طنز اگر احساساتی و یا عاطفی بشود، خب طنزش کم رنگ می‌شود. پس

کاملاً باید خونسرد باشد و بی‌اعتناء. یا خونسردی کامل باید بنویسد. در حالی که در نوشتن شعر این حالت نیست. در شعر باید احساس غلبه داشته باشد. گاهی اوقات این دو مقوله در کارهای من جایشان را با هم عوض می‌کنند. گاهی در بعضی از شعرهای من، آن جایی که می‌خواستم خونسرد بمانم بناً طنز شعرها بیشتر شده، عکس قضیه هم هست. من در آن طنزهایی که کمی عاطفی شدم، از شدت طنز کاسته شده است. طنز کم‌رنگ شده است. شما درست می‌گویید، واقعاً این دو مقوله یکی عرصه تعقل است و یکی عرصه احساس، حالا این دو مقوله چه‌طور در یک نفر جمع می‌شود نمی‌دانم. گاهی به تصادف می‌آیند.

□ گاهی تصور من این بوده که شعرهای شما هم شعر طنز است، اما کتاب‌هایی که در حوزه شعر از شما در ماه گذشته منتشر شد شعری بسیار جدی است. آیا شما کسی را سراغ دارید که طنزنویس باشد و شعر جدی هم بنویسد.

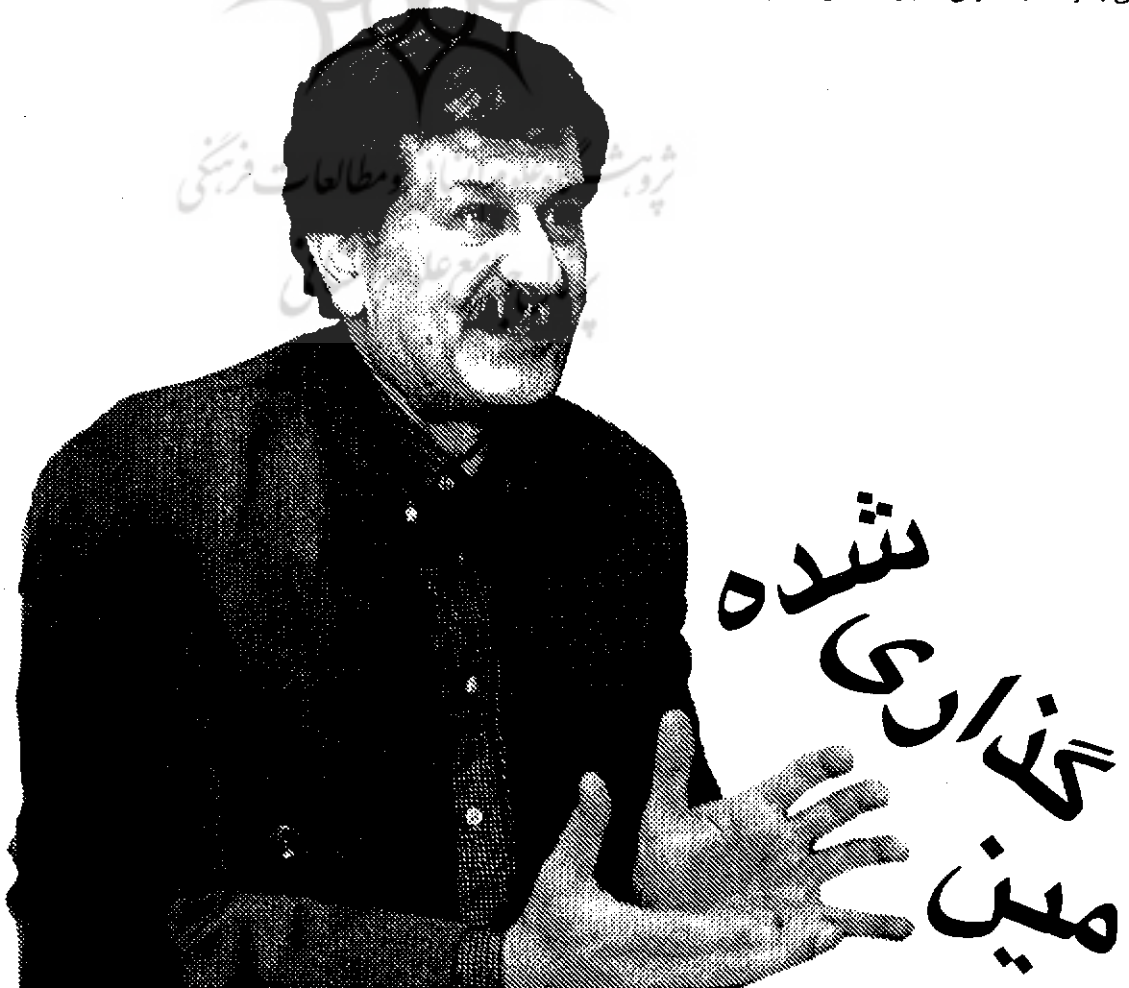
■ بله، آقای جواد مجابی را داریم. هرچند حالا بیشتر به عنوان رمان‌نویس شناخته شده است ولی اوایل بیشتر طنز می‌نوشت. حالا هم رگه‌های طنز در آثارش هست، اما طنز خالص نیست. مثلاً کتاب یادداشت‌های آدم پرمدها یک چیز دیگری است. یا کیومرث منشی‌زاده که قبلاً طنزهایی می‌نوشت به اسم «از روبرو با شلاق» و در کیهان قبل از انقلاب چاپ می‌شد. شعر جدی هم می‌نوشت، با توجه به این که در شعر جدی‌اش هم رگه‌هایی از طنز هست. خواه ناخواه می‌آید، شعرهای جدی من هم اگر دقیقاً موشکافی بشود، رگه‌هایی از طنز دارد، منتها چون این شعرها توأم با همدردی است رگه‌های طنزش دیده نمی‌شود.

□ سبک کار خودتان را در حوزه طنز به کدام نویسنده نزدیک‌تر می‌بینید؟ یا ابتدا در حیطه طنز از کدام نویسنده بیشتر تأثیر پذیرفته‌اید؟

■ خیلی از طنزنویسان هستند که من کارشان را دوست دارم و چه بسا آنها در ناخودآگاه من تأثیر گذاشته باشند. از خارجی‌ها من خیلی به کارهای گوگول علاقه دارم، شنل گوگول را بیش از صد بار خوانده‌ام. نفوس مرده‌اش را برای پنجمین بار است که دارم می‌خوانم. داستان‌های طنز چخوف را دوست دارم. از ایرانی‌ها داستان‌های بهرام صادقی را خیلی می‌پسندم. خیلی استادانه طنز می‌نوشت، یا غ. داوود که اسم مستعار فنوچهر صفاست و داستان‌های طنز خوبی می‌نوشت.

□ اتفاقاً یکی از سؤال‌های من هم در مورد غ. داوود است. آیا شما در هنر به نظریه شباهت‌های ناگزیر معتقد هستید؟ چون داستان «عفت عمومی» پیش از این دستمایه طنز همین نویسنده نیز بوده است؟

■ حالا من حضور ذهن ندارم و یاد نمی‌آید، ولی هیچ بعید نیست که آدم پس از نوشتن اثری متوجه بشود که نوشته دیگری رویش تأثیر گذاشته باشد. مثلاً وقتی من شعر بچه‌های جوادیه را گفته بودم بعدها ... در همین اواخر ... که آن را مرور می‌کردم، دیدم ناخودآگاه تحت تأثیر شعر ای مرز پرگهر فروغ فرخزاد است و تا حدودی هم تحت تأثیر شعر تخم شراب اسماعیل شاهرودی است. بعید هم نیست که به طور ناخودآگاه در این داستان طنز هم تحت تأثیر غ. داوود، باشم. چون او از جمله نویسندگانی است که طنز داستانی می‌نویسد، مثل بهرام صادقی، خیلی‌ها طنز می‌نویسند اما طنز داستانی نمی‌نویسند.



مکتب
کتابخانه
شکله

سایر محمدی

□ تا آنجا که من اطلاع دارم بهرام صادقی طنز نویس نبود. تأثیرپذیری خودتان را از صادقی اگر ممکن است توضیح بدهید. چون صادقی بیشتر در داستان‌هایش موقعیت طنز ایجاد می‌کند. شاید برای خوانندگان این گفت‌وگو جالب باشد که بدانند یک طنزنویس که شهرت بیشتری در حوزه طنز دارد از یک نویسنده که در حوزه طنز چندان شناخته شده نیست تأثیر گرفته باشد.

■ جالب است که خود بهرام صادقی همیشه اصرار می‌کرد که طنزنویس است. حتی در یک مصاحبه‌ای گفته است که یک موقعی من داستان می‌نوشتم و در آن طنز می‌آوردم و حالا سعی می‌کنم که طنزی بنویسم که جنبه داستانی داشته باشد. صادقی خیلی روی طنز تأکید می‌کرد. خوب همان طور که اشاره کردید من می‌گویم، حرف و حرکت و حالت، در واقع به جای طنز موقعیت اینها را می‌گویم. بعضی از طنزها کلامی هستند. طنزهایی که با شوگردهای زبانی کار می‌کند بعضی وقتها موقعیت طنزآمیز ایجاد می‌کند؛ یعنی با حرکت‌های طنزآمیز فضای دلخواه را خلق می‌کند. بعضی وقتها هم حالت طنزآلود ایجاد می‌شود. من مثلاً می‌بینم که بهرام صادقی در خیلی از داستان‌هایش موقعیت‌های طنز ایجاد کرده است.

در یکی از داستان‌هایش یک نفر می‌رود به عکاسی که عکس خودش را تحویل بگیرد. هر عکسی را که عکاس به مشتری نشان می‌دهد و می‌گوید این تویی؟ می‌گوید نه! این من نیستم. حتی عکس یک ساختمان را نشان می‌دهد و می‌گوید این تویی؟ می‌گوید نه! این من نیستم. خوب این یک موقعیت طنز ایجاد کرده است که به نظرم خیلی جالب است. صادقی در بعضی از داستان‌هایش هم فقط با بازی‌های زبانی طنز آفریده است. من دارم نفوس مرده گوگول را می‌خوانم. واقعاً کسانی که انتظار دارند یک داستان از آن در بیاورند شاید به جایی نرسند. گوگول فقط با زبان طنزش را خلق کرده است، با زبان و بیداد. و این خیلی برای من جالب است. هر کدامش ارزشمند است. حالا بگویم طنز موقعیت بهتر است یا طنز زبان، هر کدام در جای خودش ارزشمند است. بعضی وقتها هم اینها به هم تبدیل می‌شوند، طنز موقعیت به طنز کلام و بالعکس. اخیراً رمان ساراماگو را می‌خواندم، سال مرگ ریکاردوریش، البته قبلاً رمان کوری را خواندم و زیاد نپسندیدم. ولی از این رمان خیلی خوشم آمد. عامل اصلی جذابیت یک رمان داشتن حادثه است. حوادث پی‌درپی خواننده را به دنبال خود می‌کشد. چطور می‌شود یک رمان مثل سال مرگ ریکاردوریش ششصد صفحه باشد و هیچ حادثه هم نداشته باشد و تا آخر هم خواننده را به دنبال خودش بکشد. این برمی‌گردد به فوت و فن‌های نویسندگی و شوگردهای داستان‌نویسی و

اجرای هنرمندانه اثر توسط نویسنده.

در اینجا ساراماگو این کار را کرده است. داستانی با موضوع پیش پا افتاده و بدون حادثه را با آن بازی‌های زبانی و اجرای هنرمندانه تبدیل به یک موقعیت طنزآمیز کرده است. بهرام صادقی هم با بازی‌های زبانی یک چنین وضعیتی ایجاد کرده است.

□ این که می‌فرمایید طنز گوگول در زبان اتفاق می‌افتد، این سؤال را برایم ایجاد کرده است که آیا شما آثار گوگول را در زبان اصلی می‌خوانید و یا...

■ نه نه، من که زبان روسی بلد نیستم، ترجمه فارسی‌اش را می‌خوانم. خیلی جالب است بدانید که از همین رمان نفوس مرده که شاهکار گوگول محسوب می‌شود من دو تا ترجمه در زبان فارسی دیدم. یکی را کاظم انصاری در گذشته و از زبان اصلی ترجمه کرده است. آن ترجمه را من دوبار خواندم، راستش نخندیدم، تعجب هم می‌کردم که چرا آثار گوگول با این همه شهرت اصلاً مرا راضی نکرد. چند سال قبل هم آقای فریدون مجلسی همین رمان را از زبان انگلیسی ترجمه کرد، یعنی از زبان دوم، ولی لحن گوگول را فهمیده، شیطنت‌های زبانی گوگول را گرفته و توانسته خوب منتقل کند. این رمان را با این ترجمه وقتی می‌خواندم غش و ریسه می‌رفتم. این همان رمان است ولی انتقال آن طنز اصیل گوگول از هنر مترجم دوم است. این رمان البته به اسم مردگان زرخیز منتشر شد. انصاری با این که مترجم بسیار توانایی است و جنگ و صلح تولستوی را به زبان فارسی ترجمه کرد ولی لحن این اثر گوگول را پیدا نکرد. گوگول شیطنت‌های زبانی دارد به همین خاطر ترجمه‌اش مشکل است. ما چه گفتیم و شما چه گرفتید خدا می‌داند، سلیقه است دیگر...

□ یکی از خوانندگان آثار شما مطرح کرده است که آقای صلاحی در داستان «شاید باور نکنید» طنزش در سطح حرکت می‌کند. و شما نتوانسته‌اید به‌رغم نگاه لطیف و شاعرانه (شاید به علت مضمون داستان) آن را درونی بکنید. هر چند تضاد گل یا فضای اطراف که آلوده است و نمادی سمبلیک دارد خودش موقعیت طنز می‌آفریند ولی فضای اثر رماتیکی‌تر از آن است که به سمت طنز تاب برود. نظر خود شما چیست؟

■ این داستان چون فصل اول یک رمان است و آن رمان در اینجا چاپ نشده و دنباله دارد، در ادامه این داستان، «گل» محور رمان قرار می‌گیرد و بعد ماجراها پیش می‌آید، و خواننده تا آخر کشیده می‌شود. شاید حالا اگر رمان تماماً در اینجا چاپ بشود، نظر آن خواننده هم تغییر بکند. شاید هم آن نظر عوض نشود. دوست داشتم آن رمان اینجا چاپ می‌شد. چه بسا اگر آن رمان چاپ می‌شد من تشویق می‌شدم رمان‌های دیگری بنویسم. متأسفانه در جایی چاپ شد که هم مخاطب کم

است و هم توزیع محدود است. گلشیری هم که جن‌نامه‌اش در آنجا چاپ شد، چقدر حسرت می‌خورد، واقعاً هیچ‌کس نفهمید آنجا چه خبر است. در حالی که اگر در اینجا چاپ می‌شد بحث و بررسی می‌شد، روی آن صحبت می‌شد، کاری که آنجا چاپ می‌شود، انگار به بایگانی سپرده شده است.

□ غیر از این رمانی که منتشر کردید، رمان دیگری هم در دست نوشتن دارید؟

■ بله، در فکرم هست. البته این را اعتراف کنم که من نه نویسنده‌ام نه رمان‌نویس. من شاگرد کوچک آنها هم نیستم. یا تو کفش بزرگان کردن هم به هر حال انگیزه‌ای است که ما را قفلک می‌دهد.

دوست ناشری چند سال است به من می‌گوید منتظر هستیم که یک رمان به من بدهی، من هم قول دادم و در همین رابطه چند سالی است که دارم رمانی را در ذهنم می‌نویسم، خیلی هم آن را پروراند، در حقیقت همه کارش آماده شده، ساختارش، شخصیت‌هایش، شروع و پایانش، همه چیزش را آماده کردم. حالا منتظر آن لحظه، آن فرصتی هستم که بنشینم تا آن را بنویسم. رمان کار منظمی می‌خواهد، با برنامه‌ریزی باید شروع کرد.

□ چرا کتاب شما فهرست ندارد. آیا مشمول حذف هم شده است؟

■ نه نه، اصلاً. من اینها را از توی مجله‌ها جمع کردم و بعضی را هم نتوانستم پیدا کنم، بعد هم که دیدم خیلی آشفته است خواستم یک نظمی به مطالب بدهم. اول می‌خواستم به ترتیب تاریخ انتشار آنها را در کتاب کنار هم بگذارم، بعد به نظرم رسید به ترتیب موضوع آنها را تنظیم کنم. تا آخرین لحظه که پیش ناشر بودم، این کتاب اسم نداشت، در دفتر همان انتشاراتی با ناشر یک اسمی انتخاب کردیم تا کتاب را تحویل ارشاد بدهیم. همین جوری اسمش را گذاشتیم، از گلستان من بر ورقی، هیچ ربطی هم به گلستان سعدی ندارد.

□ آیا داستانی هم از کتاب یا چیزی از آن حذف شده است؟

■ هیچ چیز حذف نشده حتی یک واژه کم و زیاد نشده است. برای من خیلی خوشحال‌کننده است، چون مجال بود پنج- شش سال پیش این کتاب اجازه انتشار بگیرد. اتفاقاً همین طور هم شد. حالا یادم آمد که پنج- شش سال پیش دوست ناشری این مطالب را گرفت، حروفچینی هم کرد - البته تعداد داستان‌ها کمتر بود - اما موفق نشد اجازه چاپش را بگیرد. یا کتاب حالا حکایت ماست، ناشر آن هم سال‌ها بوده که می‌خواست چاپ بکند اما مجوز چاپ نمی‌دادند. هرچه رشد و شکوفایی در عرصه کتاب هست در همین سه - چهار سال اخیر اتفاق افتاد.



□ آقای صلاحی بین طنز و هزل یا طنز و لطیفه و هجو چه مرزهایی قائل‌اید؟
■ تعریف هر کدام از اینها در هر زمانی فرق می‌کند ما در ادبیات کلاسیک مان دو اصطلاح هزل و هجو داریم که اینها نقطه مقابل مدح و جد است. شاعر در شعر مدح، تعریف و تمجید می‌کند. هجو عکس قضیه است که بدگویی و نکوهش می‌کند. هزل هم نقطه مقابل جد است. منتها قدیم‌ها هر کدام از اینها جنبه محدود و مخصوصی داشت. هجو جنبه شخصی داشت. هزل هم خیلی محدود بود. وجه مشترک اینها هم زبان رکیک‌شان بود.

هزلی که زبان رکیک نداشت و ملایم‌تر بود می‌گفتند مطایبه. من فکر می‌کنم در دوره ما این دو اصطلاح تکامل پیدا کرد. یعنی هجو از جنبه خصوصی و شخصی در آمده و جنبه عام پیدا کرده است و حالا هجو تبدیل شده است به طنز. هزل هم همینطور، از آن مرحله مطایبه رسیده به فکاهه. در طنز حمله و هجوم هست اما در فکاهه نیست. صرفاً برای انبساط خاطر است. منتها هر کدام در جایگاه خودشان ارزش خاصی دارند و این برمی‌گردد به اجرای هنرمندانه اثر. ممکن است یکی، یک مضمون عالی طنز را آن قدر بد اجرا کند که هیچ بهایی نداشته باشد. حالا یکی ممکن است که یک مضمون را که چندان بار انتقادی هم ندارد چنان هنرمندانه اجرا کند که در ادبیات ما بماند. همه چیز بستگی به قدرت اجرای هنرمند دارد.

البته حالا تعریف‌های دیگری هم می‌دهند، مثلاً آدونیس شاعر مشهور عرب مقدمه‌ای بر شعر عرب نوشته است. آنجا آدونیس برای شعر طنز یک نظر دیگری دارد. می‌گوید که فکاهه فقط یک طرف سکه را می‌بیند ولی طنز هر دو طرف سکه را می‌بیند. لایه‌های درونی یک واقعه را هم نشان می‌دهد. یعنی طنز را عمیق‌تر می‌داند. برای من هر دو ارزشمند است و برای ما لازم است.

□ تضاد سنت و مدرنیسم در جوامعی مثل جامعه ما ایجادکننده موقعیت طنز است. در این فضای سیاسی و جنگ بین سنت و مدرنیسم چرا سیاست در آثار شما کم‌رنگ است؟

■ من کمتر به سیاست گرایش دارم و هیچ وقت هم به طور آشکار نمی‌آیم مسایل روز را موضوع طنز قرار بدهم. به هیچ چیز اشاره مستقیم نمی‌کنم. هرچه هست به زبان غیرمستقیم مطرح می‌کنم. مخصوصاً در این دوره که انسان ناچار است چند پهلو حرف بزند. خلاصه ما حرف‌مان را آشکارا نمی‌زنیم. در این حالت روزمره سیاسی که هست مطلقاً نزدیکش نمی‌شوم. منتها همان‌ها را استفاده می‌کنم، به فرض در قالب قصه حیوانات یا نمایش کوتاه. کسی اگر گرفت که گرفت و اگر

نگرفت هم که نگرفت.

□ آیا این ناشی از محافظه‌کاری شماست یا علل دیگری دارد؟ به نوعی طنزنویسی هم در این شرایط احتیاج به شهامت دارد؟

■ آدم می‌تواند یک چارپایه بگذارد وسط چهارراه و برود بالای آن و دهانش را باز کند و هرچه دلش خواست بگوید. شهامت از این بیشتر نمی‌شود پیدا کرد. ولی طنز پیش از هرچیزی یک کار هنری است. آدم که نمی‌خواهد مقاله سیاسی بنویسد و یا کار حزبی بکند. این یک کار صرفاً هنری است. نوشتن یک طنز اول هنر می‌خواهد بعد چیزهای دیگر.

هرچه مسئله‌ای درونی‌تر بشود و آدم در پرده حرف بزند، یعنی ایهام و ایجاز را رعایت کند، اثرش ماندنی‌تر می‌شود. دچار روزمرگی نمی‌شود و اثرش تاریخ مصرف‌دار نمی‌شود. آدم که نمی‌خواهد با اجتماع دست به یقه بشود. در این مملکت بعضی از افراد کم جنبه‌اند. یا همه جا این طور است؟ نمی‌دانم، به فرض همه که سعه صدر ندارند. همانطور که می‌دانیم می‌گویند فلانی بیس است، کسی که از نظر جسمی بیبوست دارد، آدم بداخلاقی است. هرکه مجازش باز باشد خوش اخلاق می‌شود. ما در این اجتماع دچار افرادی هستیم که به شدت مبتلا به بیبوست روحی‌اند. این دسته افراد شدیداً بداخلاقند. تصمیم‌های ناگهانی و خطرناک می‌گیرند. به قول عوام جنبه ندارند.

ممکن است وقتی در کوچه با هم راه می‌رویم من با شما شوخی کنم، اگر جنبه‌اش را داشته باشی نه تنها بدت نمی‌آید، بلکه خوست می‌آید و مرا تشویق هم می‌کنی. ولی همه این طور نیستند. در مقابل یک نفر، صد نفر دیگر کم ظرفیت‌اند. دنبال آدم می‌کنند، سنگ می‌اندازند، پاره آجر ول می‌کنند.

این است که خُب، آدم عاقل نمی‌آید سر به سر این تپ آدم‌ها بگذارد. ولی عاقل را اشاره کافی است، با یک اشاره غیرمستقیم هم می‌شود سر به سر اینها گذاشت که دنبال هم نکنند.

افرادی هستند که هر حرف و طنزی را به خودشان می‌گیرند، شما چیزی را به کسی دیگر نسبت می‌دهید، این آقا به خودش می‌گیرد. دنبال می‌کند. طنزنویسی اصلاً هیچ ربطی به شهامت و این حرف‌ها ندارد. یک موقعی کسی که آدم ترسوئی است ناگهان می‌شود قهرمان. مثلاً طرف قهرمان است. می‌دود دنبال سوراخ موش. همه چیز غیرعادی است. خیلی مشکل است. معلوم نیست چه کسی شهامت دارد یا چه کسی ندارد.

دوستی می‌گفت می‌خواستیم انقلاب سوسیالیستی بکنیم سوررئالیستی از آب درآمد. معلوم نیست چی به چی است، چون هیچ چیز در هیچ قالبی نمی‌گنجد، آدم باید در نوشتن راحت باشد. چیزی را سخت نگیرد. حالا

اگر دیگران سخت گرفتند، خُب مسئله خودشان است. ولی من سعی کردم همین طور با خونسردی جلو بروم. □ با باز شدن فضای سیاسی جامعه، طنز هم عریان‌تر و تندتر می‌شود. مثل طنزهای نبوی، که فوق‌العاده هم مورد استقبال قرار گرفت. اما طنزهای آقای صابری که پیش از این به اسم دو کلمه حرف حساب در روزنامه اطلاعات چاپ می‌شد و خوانندگان زیادی داشت، آیا امروز آن خواننده سابق را دارد؟ شما چه تعریفی از این شرایط دارید؟

■ گل آقا در آن سال‌ها که دو کلمه حرف حساب را در اطلاعات می‌نوشت خیلی راهگشا بود. بعد از انقلاب و مخصوصاً در آن شرایط جنگ و درگیری داخلی، به قدری فضا بسته بود که کاری که گل آقا می‌کرد به نوعی راهگشایی و سدشکنی بود. حتی شماره‌های اول مجله گل آقا را هم که منتشر کرد باز برای اولین بار بعد از انقلاب کاریکاتورهای شخصیت‌های سیاسی را کشید. اینها حرکت‌هایی برای راهگشایی بود که راه را برای دیگران صاف کرد. اخیراً هم کاریکاتورهای بعضی از روحانیون را کشید منتها در لباس شخصی.

این حرکت‌ها، حرکت‌های جسارت‌آمیزی است که یقیناً راهگشاست. منتها خود گل آقا به یک خط قرمزهایی معتقد است که از نظر تفکر جامعه ما به آن خط قرمزها احترام می‌گذارد و سعی می‌کند پیش از آن خطاها بیرون نگذارد. این البته مربوط می‌شود به روش کار خودش. صحبت از آقای نبوی شد، من مطلقاً نمی‌خواهم به کارهای نبوی انتقاد بکنم و بگویم تخت گاز رفته و موتور سوزانده یا زده به جدول و یا...

ولی این را می‌توانم بگویم که در بعضی جاها اشاره مستقیم به افراد داشته، که من اعتقاد ندارم که طنزنویس مستقیم افراد یا اهدافش را نشانه بگیرد. چون جنبه‌های افراد کم است، اگر با این سرعت حرکت کنی ممکن است به جدول بخوری، یا به چراغ برق بزنی. چیزی که هست من مطلقاً نمی‌توانم به نبوی انتقاد کنم که تندروی کرده، نه این طور نیست. این تندروی برمی‌گردد به شرایط جامعه، البته نبوی می‌توانست مقداری...

□ ... دست به عصا تر راه برود؟

■ دست به عصا تر نه. در رانندگی حواسش را جمع‌تر بکند. کارهایی که نبوی کرده در اصالت، بسیار باارزش است. یعنی او به تنهایی جور همه را کشیده و مقداری از بهترین طنزهای ما را در این دو - سه سال اخیر نبوی نوشته است. جایش بسیار ارجمند است. حالا نکته‌ای به نظرم رسید. باین که در اینجا هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست. طنز، منطقه‌مین‌گذاری شده است که در اینجا، باید مواظب راه رفتن خود باشی تا پایت را روی مین نگذاری. طنزنویسی دقیقاً راه رفتن روی زمینی است که مین‌گذاری شده است.

□ الان به گمان شما نبوی بی‌محابا حمله کرده و مناطقی

را متصرف شده که بعد به ناچار عقب‌نشینی کرده و حتی آن مناطقی را که قبلاً داشته از دست داده است؟

■ کاری که نیوی کرده، ارزشش محفوظ است و ماندگار خواهد بود. اثری که خلق شد و چاپ و تکثیر شد، دیگر از عهده نویسنده خارج است و در حافظه مردم ماندگار خواهد شد، حتی اگر نویسنده آثار خودش را دیگر قبول نداشته باشد. دیگر آن رد یا پذیرش از عهده نویسنده خارج می‌شود. به نظر من کارهای بسیار ارزشمند است و من شخصاً برایش حرمت قائم.

□ ما در گذشته طنزنویسانی مثل عبید داشتیم و بعدها ایرج میرزا را داریم، نزدیک‌تر که می‌آییم پزشک‌زاد یا دهخدا را داریم و می‌بینیم که آثارشان در طول سالیان سال خوانده می‌شود. از طرف دیگر طنزنویسانی هم داشتیم که در زمان حیات خودشان آثارشان فراموش شد، مثل فریدون تنکابنی و...

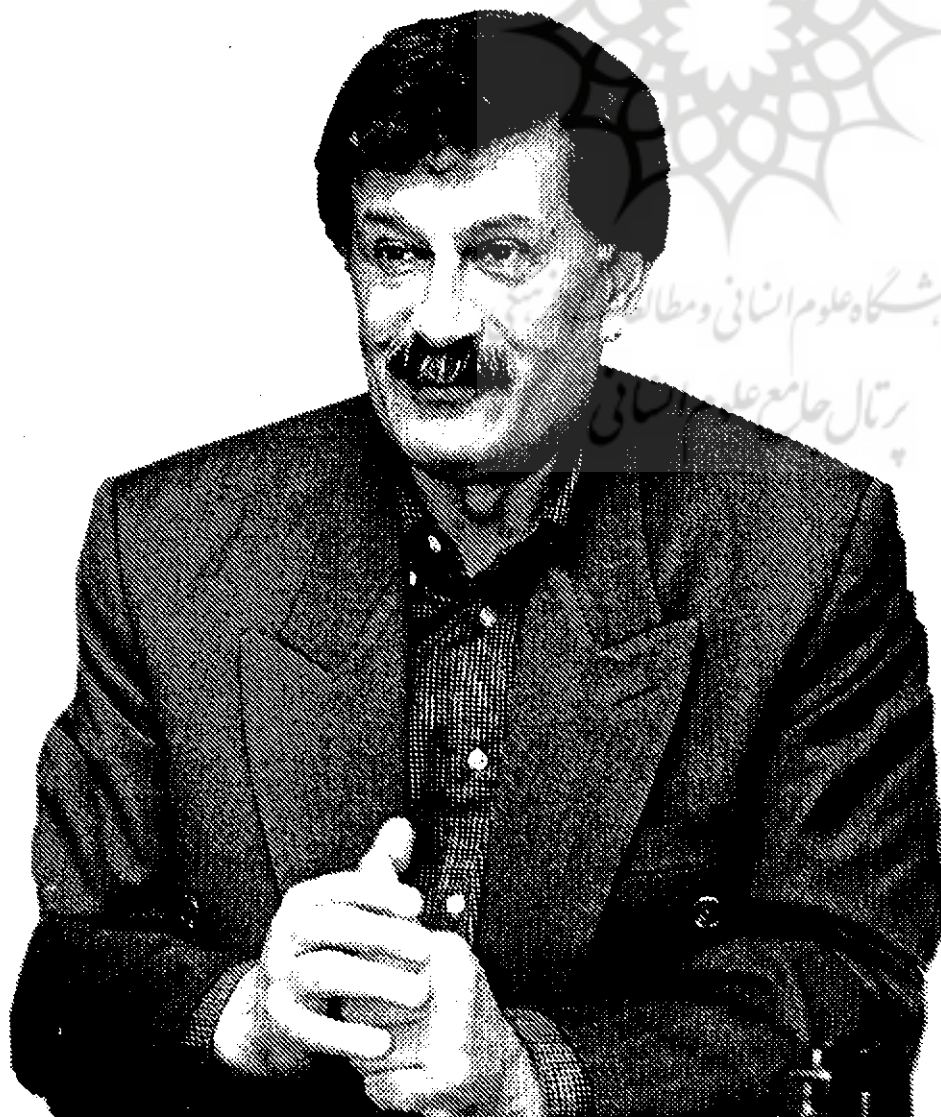
■ به نظر من آنچه که تضمین‌کننده بقاء یک اثر می‌شود، همان اجراء هنرمندانه سوژه است. البته تنکابنی هم کارهای ارزنده‌ای دارد که اگر امروز از بعضی آثارش غبارزدایی بشود، حتماً خواننده خواهد داشت. تنکابنی به خاطر بعضی از مسایل سیاسی دور از چشم مانده است. ولی در کل می‌توانم بگویم که عبید زاکانی به نظر من بزرگ‌ترین طنزنویس در تمام طول تاریخ ادبیات ماست. تمام شیوه‌ها و شگردهایی که یک طنزنویس در سراسر جهان می‌تواند به کار ببرد، عبید به کار برده است و این حیرت‌آور است. البته عبید در کارهایش هم اجراء هنرمندانه دارد و هم به فشرده‌ترین شکل آثارش را خلق کرده و ضمناً موضوع آثارش همیشه قابل تعمیم است. آن لطیفه‌هایی که نوشته تا دنیا، دنیا، مضمونش شامل همه انسان‌ها می‌شود. تا انسان بر روی خاک زندگی می‌کند، آن لطیفه‌اش تازه است. دهخدا هم همین طور، یعنی وارد مسایل تاریخ مصرف‌دار نشد. حتی دهخدا که از وقایع مشروطه الهام می‌گرفت و طنزش را می‌نوشت و واقعه‌ای که تاریخ داشت و اتفاق افتاده بود، آن را طوری اجرا می‌کرد که زمان را از آن حذف می‌کرد. یعنی در زمان خودش هرکس آن طنزها را می‌خواند می‌دانست که اشاره‌اش مثلاً در این طنز به کدام موضوع یا به کدام اتفاق است. ولی اجراء هنرمندانه دهخدا باعث شد که حالا آن وقایع فراموش شده ولی طنز آن همچنان زنده و معنادار است. یا پزشک‌زاد، به نظر من هنوز بهترین رمان فارسی در حوزه طنز متعلق به پزشک‌زاد است. ما رمان‌های طنز دیگری هم داریم مثل حاج آقا اثر هدایت، یارمان‌های دیگر که الان حضور ذهن ندارم. ولی پزشک‌زاد در دایی جان ناپلئون مسئله‌ای را مطرح می‌کند که شاید در دُن کیشوت هم این مسئله بوده، مضمونش شاید به نحوی تکراری هم باشد. کما این که اخیراً می‌گویند،

این رمان شبیه ترسترام شندی است که نوشته لارن استرن است. ولی چه چیزی باعث شده که همه این کار پزشک‌زاد را بخوانند. برای این که رمانی است منسجم، همه چیز سرچایش است. با یک نثر درخشان و فوق‌العاده‌ای که نویسنده بدون این که واژه‌ها را بشکند لحن محاوره‌ای را به کار برده است. شخصیت‌پردازی‌ها و تیپ‌سازی‌ها، همه اینها کمک کرده است که کار استادانه و درخشانی خلق بشود. ضمناً دچار روزمرگی هم نیست. برای هر زمانی تازه است و اخیراً هم به انگلیسی ترجمه شد و به چاپ رسید، که خیلی هم استقبال شده است، اینها همه به همان اجراء هنرمندانه اثر برمی‌گردد. در شعر هم همین وضعیت حاکم است. حافظ را در نظر بگیریم، مضامینی که حافظ در غزل‌هایش از آن استفاده کرده خیلی از شاعران قبل از او هم به کار برده بودند، حتی بعضی از مضمون‌ها عیناً همان مضمونی است که حافظ دارد. چرا فقط غزل حافظ مانده و بقیه از یادها رفته؟ این به دلیل اجراء خوب و زیبایی حافظ است که هنرمندانه‌تر از بقیه است. کار هنری باید هنری باشد.

□ آقای صلاحی شما خودتان رمان ترسترام شندی را خوانده‌اید؟ و آیا شما هم معتقدید که پزشک‌زاد از این اثر تقلید کرده است؟

■ نه من معتقد نیستم که از ترسترام شندی تقلید

کرده است. من این رمان را خوانده‌ام. آقای ابراهیم یونسی مترجم رمان ترسترام شندی چنین نظری دارد، اما من اصلاً چنین نظری ندارم. ترسترام شندی به نظر من شاهکار است. تقلید کردن خوب نیست، ولی تأثیر پذیرفتن نه تنها مذموم نیست بلکه خیلی هم خوب است. هیچ کس نیست که از پیشینیان خودش تأثیر نپذیرفته باشد. خود لارن استرن در ترسترام شندی اشاره می‌کند به سروانتس و رابله و لایه لایه رمان مرتب به روح اینها درود می‌فرستد. از آنها تأثیر گرفته، دقیقاً از خود دن کیشوت تأثیر گرفته است. جالب این است که خود رمان ترسترام شندی روی جیمز جویس و شاهکار معروف‌اش اولیس تأثیر گذاشته و نیز بر صادق هدایت. اولیس جویس هرچند که من نخواندم — و امیدوارم که زودتر ترجمه آقای منوچهر بدیعی منتشر شود — ولی آن مقداری که آقای بدیعی حضوری برای ما خواند، رمان با تداعی معانی پیش می‌رود، کاری که استرن در رمان خودش کرده بود. بعد دخالت دادن خواننده در متن، یا چیزهایی که امروز در رمان‌های پست مدرن پیش می‌آید، همه‌اش را در رمان ترسترام شندی می‌بینیم که ریشه در این رمان دارد. وحشتناک است، چنان خواننده قاطعی رمان می‌شود که خودش می‌شود جزو شخصیت‌های رمان. حتی نویسنده، به خواننده کمک می‌کند که بعضی شخصیت‌ها را از رمان بیرون کند. یا یک جا صفحه‌ای از رمان را سفید گذاشته، من اول فکر



کردم که فرم چاپی آن ناقص است، رفتم کتابفروشی که آن را عوض کنم، هر نسخه‌ای را برداشتم دیدم همین طور است. معلوم شد که خود استرن این ترند را به کار برده است. زیبایی یک زن را در رمان توصیف می‌کند، بعد با خودش می‌گوید حالا چه کاری است که من بنشینم توصیف کنم. ممکن است خواننده از زیبایی برداشت دیگری داشته باشد، چیزی که به نظر من زیبا می‌آید، به نظر خواننده ممکن است زیبا جلوه نکند. بنابراین دو صفحه از رمان را سفید گذاشته و بعد نوشته: خواننده گرامی حالا خودت قلم بردار و هرکسی را که دوست داری تصویرش را در اینجا بکش. آن زنی که من زیبایی‌اش را وصف می‌کنم درست همانی است که تو کشیدی. ببینید در قرن هیجدهم این همه عناصر مدرن در یک اثر وجود دارد. این همه شیفتت. اصلاً هنر یعنی همین.

اصلاً تمام مدرنیست‌ها و پست مدرنیست‌ها در رمان تحت تأثیر لارن استرن هستند. کاری که مثلاً ناباکوف می‌کند، یا حتی گوگول می‌کند، جویس می‌کند، یا ساراماگو وقتی می‌گوید من تحت تأثیر گوگول هستم، خود گوگول هم تحت تأثیر تریسترام شندی است. تأثیر پذیری خیلی خوب است، تقلید کردن بد است. من در جایی خواندم که، طوری تأثیر بپذیر که خواننده اثر، آن را متوجه نشود. نظرتان درباره زنان طنزنویس معاصر چیست؟ چه در گذشته، چه امروز، آیا ما در این زمینه غنی هستیم؟

■ در دوره قاجار، یک کسی برداشت کتابی نوشت علیه خانم‌ها - حالا اسم‌ها به خاطرمانده است - به اسم تادیب النسوان. بعد یکی از زنان قاجاری آن را می‌خواند و بعد یک کتاب در جواب آن و علیه آن می‌نویسد به اسم معایب الرجال، یعنی ترتیب آقاها را می‌دهد. این کتاب یک اثر طنزآمیزی است که حالا اسم نویسنده‌اش یادم نیست. ولی در دوره خود ما طنزنویسان زن زیادند، مثلاً من می‌توانم در داستان طنز از مهشید امیرشاهی اسم ببرم. داستان‌های طنزآمیز بسیار زیبایی دارد. بعد در همین دوره خودمان، در حال حاضر خانم رویا صدر است که خیلی آگاهانه طنز می‌نویسد. طنز خیلی قوی دارد. بعد خانم صفورا نیری است که اصلاً در حوزه شعر معروف است ولی هیچکس نمی‌داند که این خانم با اسم مستعار سالهاست دارد طنز می‌نویسد. باز هم هستند، منتها بعضی خانم‌ها یک چند صباحی طنزنویسی می‌کنند، بعد وارد زندگی و خانه‌داری که شدند همه را کنار می‌گذارند. اما آنها که به طور جدی طنز می‌نویسند یکی خانم رویا صدر است که اخیراً یک کتاب از او با نام خیرنامه محرمانه منتشر شده است. با این حال بعضی خانم‌ها را دیدم که تاخت و تاز می‌کنند. من خانم‌هایی

را دیدم که به قدری شوخ‌طبع‌اند و به قدری حاضر جواب‌اند، همیشه افسوس خوردم که چرا اینها دست به قلم نمی‌برند، چون جالب است انسان دنیا را طنز ببیند ولی از نگاه خانم‌ها. این جایش خیلی خالی است.

■ باتوجه به این که شما شاعر هستید، چطور طنز شعری ندارید؟ یا می‌نویسید و منتشر نمی‌کنید؟
■ منظور تان در شعر نو...؟

■ نه منظورم بیشتر سبک کلاسیک است. کارهایی که مثلاً عبید یا ایرج میرزا و یا حتی هادی خرسندی می‌نویسد؟
■ فکر می‌کنم بیشتر منظور تان فکاهیات است که اگر من آنها را چاپ بکنم، چیزهایی که در روزنامه‌های فکاهی چاپ شده، به اندازه دو تا دیوان هزار صفحه‌ای خواهد شد.

■ یعنی در این زمینه کارهای چاپ شده دارید؟
■ بله، از سال ۴۳ در توفیق شعرهایم چاپ شد. از سال ۴۵ هم در روزنامه توفیق بودم تا سال ۵۰ که روزنامه توفیق را تعطیل کردند. من هر هفته در آنجا شعر داشتم. با اسم بچه جوادی، ابوطیاره، قریش مداد، زنبور، در گل آقا هم دارم.

■ چرا به صورت کتاب چاپ نمی‌کنید؟ ناشر ندارید؟
■ نه نه، ناشر که دارم اگر چاپ شود، استقبال خوبی هم می‌کنند، ولی من ارزشی برای آن کارها امروز قائل نیستم. شاید بتوانم از بین هزاران بیت - واقعاً وحشتناک است، گاهی خودم پس می‌افتم - شاید بشود از میان همه آنها صد بیت را انتخاب بکنم که بهترین‌هایشان باشد و قابل چاپ باشد. برای تفریح خاطر آن شعرها بدنیست که یک بار آدم بخواند و بگذارد کنار.

■ از بین طنزنویسان امروز کار چه کسانی را بیشتر می‌پسندید؟

■ از بین بچه‌هایی که امروز هستند، و در سال‌های اخیر کار می‌کنند، آقای منوچهر احترامی است که واقعاً در طنز استاد است و امیدوارم یک روزی آن طور که باید قدرش شناخته شود. یا آقای صابری از نظر اجرای کار و آگاه بودن به علم طنز خیلی خوب است و امیدوارم حیظه کارش گسترش پیدا کند و فقط در همان محدوده نماند. بارها به او گفتم اگر کارهایت را حتی به شکل رمان بنویسی معرکه است. خیلی به کارش وارد است، مصالح کارش را خوب می‌شناسد. آگاهانه طنز می‌نویسد. ابراهیم نبوی است که جای خاص خودش را دارد. من خیلی به او احترام می‌گذارم و در همین دو - سه سال اخیر طنزش خیلی تأثیرگذار بود. خواننده زیادی داشت، خیلی استقبال می‌کردند، در آن واحد برای چند نشریه و روزنامه طنز می‌نوشت. امیدوارم که یک روزی خودش فرصت بکند بین تمام طنزهایی که نوشته، کارهای ماندگارش را انتخاب بکند و منتشر بکند. دیگران هم

هستند، منتها کم کارند.

■ برای یک طنزنویس جوان چه پیشنهادی دارید؟
■ نمی‌دانم ولی عبید را حتماً بخوانند، توصیه می‌کنم دهخدا را حتماً بخوانند، پز شک‌زاد را حتماً بخوانند. از خارجی‌ها، من شیفته گوگول هستم. هر وقت احساس ضعف می‌کنم برای این که خودم را تقویت روحی بکنم گوگول را می‌خوانم. البته نویسندگان دیگری هم هستند، چخوف که جای خودش را دارد. مارک تواین است، یکی دیگر مروژک لهستانی است و هنوز هم هست و می‌نویسد. یک کتاب از او به اسم فیلی ترجمه شده. طنزنویسان اروپای شرقی به نظرم خیلی قوی‌اند.

■ طنزنویسان اروپای شرقی اغلب شان سیاسی‌اند، آیا این به دلیل شرایط خاصی است که سال‌ها در آن کشورها حاکم بود؟

■ سیاسی هستند ولی به شکل خیلی ظریف. مثلاً همین مروژک که داستان فیلی از او ترجمه شده، حادثه‌ترین مسایل سیاسی را چنان با ظرافت آورده که هر داستان‌اش برای همیشه تازه است با این که مسایل سیاسی را مطرح کرده و مقامات را دست انداخته است. این به خاطر هنری است که به کار برده است. فقط یک تفاوتی که هست اینجا توی گوش آدم می‌زند ولی آنجا به او جایزه می‌دهند، تشویق‌اش می‌کنند، شاید هم به خاطر اجرای هنرمندانه‌اش از اثر باشد.

■ آیا به خاطر نوشتن طنز تا به حال برایتان مشکلی هم به وجود آمده است؟

■ بله، یکی دوبار مشکل به وجود آمده، مثلاً یک بار در صفحه مجله دنیای سخن سر به سر یک شاعری گذاشتم، خیلی به او برخورد و عکس‌العمل خوبی نداشت. حتی از من خواسته بود مطابق قانون مطبوعات از او عذرخواهی بکنم. من خواستم همین کار را بکنم ولی بعد زنگ زد که این کار را نکنم چون موضوع خراب‌تر می‌شود. یا بعضی دوستان دیگری هم ناراحت شدند که من چرا سر به سرشان گذاشتم. از نظر اجتماعی هم سال‌ها پیش یک بار مجله را منفجر کردند، بعد مرا هم تهدید کردند و ادعا می‌کردند که به یکی از ارزش‌ها توهین شده است. در حالی که مطلقاً منظور من آن نبود که آنها می‌گفتند، برداشت غلطی داشتند.

بدی‌اش این است که بعضی‌ها همه چیز را جدی می‌گیرند، تو داری شوخی می‌کنی ولی آنها موضوع را جدی می‌گیرند و همین مسئله ایجاد می‌کند. اتفاقاً مسئله‌ای که من فکر می‌کردم هیچ اشکالی ندارد و من بعدها می‌توانم در همین مایه کارم را ادامه بدهم، - درست بی‌اشکال‌ترین مطلب از نظر خودم - از نظر دیگران، دردسرها فزاینده‌ترین مطلب شد، نمی‌دانم چرا؟